

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در این کبری بود که دو دلیلی که تخالف دارند با یکدیگر به حسب ظاهر امر عرف به
واسطه خصوصیتی که در آن مقام هست حمل می‌کند یکی از آن دو تا را بر حکم اقتضایی
و دیگری را بر فعلی و این جور استظهار می‌کند از دو دلیل فلذا می‌گوید تنافی ندارند آن
اقتضایی است این فعلی است. بحث در این بود که آیا این کبری تمام هست و چنین جمع
عرفی وجود دارد یا نه؟

اشکال اول در این کبری فرمایش محقق اصفهانی بود که تعرض کردیم به آن. شبیه این
فرمایش که به عنوان اشکال دوم عرض می‌کنیم با یک تفاوت‌هایی که دارد فلذا دوم
می‌شود از محقق صاحب منتقى الاصول هست رضوان الله علیه. ایشان می‌فرماید که
این حکم اقتضایی که می‌فرماید آن دلیل آخر حمل می‌شود بر حکم اقتضایی مقصود
چیه؟ ممکن است مقصود همانی باشد که در السنه اهل معقول یا اصولیون رایج است که
گفته می‌شود مقتضای در مرحله مقتضی یا به وجود مقتضی موجود است عرضاً و مسامحه
که این همان احتمال اولی بود که مرحوم محقق اصفهانی هم ذکر فرمود. و یا این که نه
مقصودتان از این که حمل بر اقتضایی می‌شود یعنی حمل می‌شود بر این که مولی
می‌خواهد بگوید در آن دلیل که این موضوع لو خلّی و طبعه صرف نظر از عوارض و
طواری این حکم را دارد. علی الاجمال به نحو قضیه مهمله بدون توجه به عوارض و
طواری و حالات ثانویه و این‌ها، می‌خواهد بگوید این، این حکم را دارد. اگر اولی
مقصودتان است این غیر معقول است و لامعنا له. چرا؟ تقریباً به همان بیان محقق
اصفهانی رضوان الله علیه. برای این که آن مقتضی که شما می‌گوید به وجود این موجود
هست آن چیه؟ آیا مقصود حاکم و جاعل است یا مقصود آن ملاکات است. اگر مقصودتان
حاکم و جاعل باشد خب این فرقی بین این حکمی که مدلول این دلیل که معارض با آن
دلیل است. و حکمی که در آن دلیل است و سایر احکام اصلاً از این جهت فرقی ندارند.
چون از این منظر که ما نگاه کنیم تمام احکام ازلی است. چون خدای متعال ازلی و ابدی
است پس مقتضی و جاعل حالا ما شرمندیم کلمه مقتضی را اصلاً این جا به کار ببریم
حالا دیگه چاره‌ای نیست برای این که خب فرمودند ... خناق است. ولی تعبیر مقتضی به
خدای متعال کردن این‌ها شاید هم جایز نباشد یک وقتی چون اسماء الله توقیتی است.
حالا جاعل و حاکم جل و علا. خب او ازلی است. به لحاظ او پس همه احکام به حسب
ذات‌شان می‌شود گفت وجود دارند. به لحاظ این که جاعل ازلی است پس این‌ها هم
عرضاً مسامحه می‌شود گفت وجود دارند. این که با هم فرقی نمی‌کند که آن را حمل بر
این بکنیم آن را نکنیم. آن هم این حالت را دارد. پس بنابراین به این لحاظ اگر بخواهیم
بگوییم که فرقی بین احکام نیست و همه همین طور است. ولی اگر بخواهیم بگوییم که
این حکمی که در این جا ذکر شده بر این دلیلی که مخالف آن دلیل و حالا این را داریم

حمل بر اقتضاء می‌کنیم خب این وجهی ندارد که به لحاظ حاکم بگویم این وجود دارد. و این نمی‌شود گفت که به لحاظ آن. چون اگر به لحاظ آن بگویم از ازل وجود دارد. اگر بدون لحاظ آن بخواهیم بگویم تسویل به این که این موجود است غلطه. این حکم چون موجود است در این دلیل. خب این پس ناتمام است. اگر به لحاظ مصلحت می‌خواهید بگویند اشکال این است که خب مصلحت رتبه‌اش کجاست؟ وجود مصلحت رتبه‌اش کجاست؟ مصلحت بعد از فعل وجود پیدا می‌کند در خارج. ما نماز که خواندیم مصلحت نماز وجود پیدا می‌کند. پس مصلحت نماز بعد از نماز است. بعد از وجود یافتن نماز است. وجود نماز بعد از چه؟ بعد از حکم است. خب آیا معقول است که ما بگویم این حکم وجود دارد به لحاظ وجود آن معلولش که بعد می‌آید. اگر آن معلول را بخواهیم در رتبه حکم بپنداریم آن را، بگویم خب آن وجود واقعی دارد حالا وجود واقعی مال اوست بالعرض به حکم هم نسبت داده می‌شود. این معنایش این است که چیزی که متأخر است آن را متقدم فرض کنیم و بگویم وجود دارد. اگر واقعاً وجود ندارد در رتبه قبل پس بنابراین اصلاً زمینه فراهم نمی‌شود برای این که ما وجود حقیقی داشته باشیم آن وقت وجود حقیقی مال آن باشد بالعرض و بالمجاز به چیز دیگری نسبت بخواهیم بدهیم. اگر هم وجود ندارد پس با خودش چه فرقی می‌کند که به لحاظ آن بخواهیم بگویم این موجود است. پس آن مصلحت اگر بخواهید بگویند در رتبه حکم وجود دارد حقیقتاً و به لحاظ این که آن مصلحت در رتبه حکم حقیقتاً وجود دارد ما به حکمی هم که از آن تراوش می‌کند و به لحاظ آن جعل می‌شود ولو جعل نشده، ولو الان وجود حقیقی ندارد اما چون منشأش و مقتضی‌اش که همان ملاک وجود دارد بالعرض و بالمجاز می‌گویم موجود است. اگر این را می‌خواهید بگویند خب این خلاف واقع است برای این که مصلحت جایش در آن رتبه وجود ندارد آن معلول فعل است که فعل معلول حکم است. و اگر بدون این که آن در این مقام باشد بخواهید بگویند خب این میرر نیست. فرض این است که می‌خواهیم بگویم چیزی موجود است وجود آن را به این نسبت بدهیم. او و حکم هر دو مثل هم هستند. نه حکم وجود دارد نه آن وجود دارد. بالوجود الحقیقی. پس بنابراین آن را هم نمی‌توانیم بگویم. این هم در حقیقت در کلام محقق اصفهانی هم بود دیگه. فرمود که ملاک ثبوت که ندارد تا ثبوت آن را به این نسبت بخواهیم بدهیم. منتها حالا ایشان یک مقداری بیشتر توضیح داد.

پس بنابراین، این که معقول نشد دیگه ایشان سراغ آن حرفی که محقق اصفهانی داشت که غایت باشد ما به ملاک از منظر غایت نگاه کنیم دیگه آن را طرح نکرده. یا این که به ملاک به منظر قابل نگاه کنیم که بخواهیم بگویم ملاک قابل حکم است پس با وجود قابل می‌گویم مقبول هم که حکم هست کلاً وجود دارد نظیر وجود مقبول به وجود قابل دیگه این‌ها را ایشان متعرض نشدند فلذا بیان محقق اصفهانی در این جا کامل‌تر و جامع‌الاطراف‌تر است. البته ایشان از کسانی است که به کلمات محقق اصفهانی خوب واقف است و خیلی کار کرده در نه‌ایه‌الدرایه و خیلی جاها در توضیح مطالب محقق اصفهانی که گاهی خیلی اندماج دارد این فرمایشات ایشان از این جهت خیلی مفید است. این کتاب منقذ الاصول از این جهت کتاب مفیدی است. حالا در کنار مبانی خودش. و اما اگر آن دومی مقصودتان است..

سؤال: حاج آقا ایشان تصریح می‌کند که وجود مقتضا به مقتضی بالعرض است؟

جواب: بله.

سؤال: یعنی طبق آن حرف‌هایی که از آقای اصفهانی شما نقل کردید مثلاً وجود مقبول به وجود قابل است مثل مثلاً صورت که در ماده اولی و هیولا این چنین وجودی وجود بالعرض نیست از دیدگاه فلاسفه.

جواب: ببینید چرا. چون....

سؤال: وجود خاصی است....

جواب: یعنی آن وجود فعلی را، یعنی ...

سؤال: ... عنوان استعدادی است که خب می‌گویند عنوان استعدادی امکان استعدادی یک شیء با خود آن شیء رابطه خاصی دارد.

جواب: دارد. بله این‌ها را.... و بعبارة آخری. حالا ببینید آیا این درخت خرما که چهار پنج متر طول دارد. این میوه هم الان دارد، شاخ و برگ دارد این وجود الان در هسته وجود دارد. می‌خواهیم بگوییم این به لحاظ آن این موجود. این را که نمی‌توانیم بگوییم ولی منشأش وجود دارد. یعنی یک ماده‌ای آن جا وجود دارد که وقتی پرورش پیدا بکند، حرکت پیدا بکند و این جور خواهد شد.

سؤال: این که واضحه...

جواب: الان این که آن جا نیست.

سؤال: نه حکم اقتضایی که آقای آخوند می‌خواهد بگوید هست نه این که بالعرض و المجاز است. حکم اقتضایی عینی به نوعی مثلاً نحوه وجود اندماجی مثلاً در مصلحت.

جواب: وجود اندماجی معنا ندارد. غیر از همین. اندماج یعنی چی؟ یعنی همان به حدّه و خصوصياته یعنی وجود دارد آن جا مندمج است.

سؤال: حکم اقتضایی این را....

و بعبارة آخری. به تعبیر آقای اصفهانی که خودش فرموده آیا آن وجودی که در نظام هستی مال اوست که اگر موجود بشود به آن وجود موجود خواهد شد با تحفظ بر آن وجوب در ... موجود است. این که معقول است.

سؤال: این که شد فعلی.

جواب: همین. پس بنابراین ما که می‌گوییم وجود دارد یعنی همین وجودی که مال اوست..

سؤال: نه ما این را که نگفتیم.

جواب: چرا این را دارد می‌گوید. آقا احتمالش را دارد می‌دهد. می‌گوید آقای آخوند اگر این مقصودت هست این اشکالش است. شما حالا می‌فرمایید نیست مقصود. ایشان تشقیق شقوق فرموده. فرموده این که شما می‌فرمایید ما حمل می‌کنیم بر وجود اقتضایی ما سؤال می‌کنیم. شما که توضیح ندادید وجود اقتضایی چی مقصودتان است. ممکن است یک کلمه‌ای انداختید وسط گفتید حمل می‌شود عرفاً به وجود اقتضایی. ما حالا سؤال می‌کنیم تشقیق شقوق می‌کنیم. می‌گوییم اگر مقصودتان از وجود اقتضایی این معنا است

هیچ اشکال ندارد اگر آن معناست این اشکال‌ش است. پس بنابراین کلام شما یا این معنا را باید بگذارید یا آن معنا، معنای ثالث هم که ما تصور نمی‌کنیم این اشکال دارد، آن اشکال دارد پس این کبرایی که شما به عنوان یک جمع عرفی دارید بیان می‌کنید این واقعیت ندارد. برای این که یا معقول نیست یا عرفی نیست. این حرف آقای اصفهانی است. حالا این بزرگوار هم می‌فرماید که باز ما... شما که معنا نکردید گفتید حمل می‌کنیم بر حکم اقتضایی. ما هم سؤال می‌کنیم این اقتضایی یعنی چی؟ یعنی این معنا که خب اشکال‌ش این است. این معنا چی شد؟ این شد که یعنی این وجود فعلی ندارد یعنی آن وجودی که یختص به در نظام هستی که اگر جوهر است جوهر باشد، اگر عرض است عرض باشد. اگر وجود رابط است رابط باشد. این به این لباسی که در نظام هستی باید اگر موجود بشود و اراده حق تعالی تعلق بگیرد به آن وجود موجود بشود آن را ندارد. چیز دیگری که آن منشاء این هست مقتضایش هست، ملاکات هست یا جاعل است آن وجود است. آن وجودی که مختص اوست و مال اوست در نظام هستی این در پرتو آن به این هم نسبت می‌دهیم می‌گوییم این هم دارد اما این داشتن که داشتن واقعی نیست. قهراً داشتن بالعرض و بالمجاز است.

سؤال: عرض ما دقیقاً همین است. ایشان می‌خواهد بگوید که کأنّ به وجود مصلحت یک نوع وجودی هست که باز هم به لحاظ آن مقتضی و به لحاظ آن مصلحت دارای یک نحوه وجود خاصی در غالب آن مثل مثلاً صورت در ماده که هست آن بالعرض و المجاز نیست. خودش اسمش را گذاشته وجود...

جواب: نه آن که وجود ندارد که.

سؤال: دارد. دقیقاً لذا می‌گویم بالعرض نیست.

جواب: ببینید یعنی همین وجودی که اگر لباس وجود وجود در عالم هستی آن جا موجود است؟

سؤال: آن می‌شود فعلی.

جواب: احسنتم. حالا که می‌گوییم. ما غیر از این هم وجود معنا ندارد.

سؤال: چرا دارد دیگه.

جواب: ندارد. این یا موجود است یا نیست دیگه. یعنی یا آن وجودی که یختص به هست یا نیست دائر بین نفی و اثبات است. معنا ندارد. اگر ... دارد هست، نیست وجود دیگری این وجود بما هو موجود پیدا نمی‌کند که. مثل این که شما بگویید عرض در ذات و ... جوهر وجود دارد. این غلطه. برای این که وجودش وجود قائم به غیر است. وجوده فی نفسه لوجوده لغیره هست. این که هنوز تحقق پیدا نکرده. این هم که تحقق پیدا نکرده پس عرض وجود ندارد این جا. به چه وجودی وجود دارد.

خب احتمال دوم که اصل این احتمال در کلمات محقق اصفهانی هم هست اما آقای اصفهانی بعداً که توضیح می‌دهد کلام خودش را که نقل کردیم از آن ظاهر کأنّ رفع ید می‌فرماید توی کلام محقق اصفهانی ولی ایشان همان مطلب را گرفته تا آخر. و آن این است که مراد از این طور حمل می‌شود بر حکم اقتضایی یعنی این موضوع مثلاً خمر. این موضوع صرف نظر از توالی و عوارض و حالات مختلفه خودش را که نگاه کنید من حیث

هو هو این، این حکم را دارد. خودش را نگاه کنی به نحو اجمال، به نحو اجمال. این وقتی خودش را نگاه کنی، من این را می‌خواهم بگویم. اما به خصوصیاتش و این‌ها کار ندارم. مثل این که مشرعی عادی غیر از مثل خدای متعال و اولیائش که آن‌ها محیط به همه خصوصیات هستند انسان مثلاً فرض کن مجلس. می‌گوید ما بدانیم این کارها حالا مصلحت دارد حالا بگذارید توی دستور توی آن فکر کنیم. روی آن کار کنیم، خصوصیاتش را به دست بیاوریم. یعنی همان طور که به نحو اجمال نگاه می‌کنیم به این موضوع یک مصلحت ملزمه فی الجمله که حدود و ثغورش هنوز برای ما روشن نیست که شرایطش چیه، تا چه محدوده‌ای هست نیست. این‌ها را الان نمی‌دانیم حالا اصلش معلوم. در قبال آن که اصل را می‌دانیم مصلحت ندارد. آن را اصلاً توی دستور قرار نمی‌دهیم. اما این چون فی الجمله می‌دانیم یک مصلحتی دارد توی دستور باشد تا روی آن کار بشود حدود ثغورش روشن بشود. حالا این جا ایشان می‌فرماید که این را بهش می‌گوییم حکمه اقتضایی. اگر یک دلیلی آمد گفت الخمر حرام آن دلیل گفت که لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام یا رفع ما اضطرروا الیه عرف می‌گوید حالا این خمر مورد اضطرار واقع شده یا اکراه واقع شده. می‌گوید الان حکم طبق این اضطرار است. یعنی حرام نیست. آن که گفته الخمر حرام آن می‌خواست بگوید ذات خمر فی الجمله یک حکم این چنینی دارد. خب ایشان می‌فرماید این معنا معقول است. عیب ندارد. ولی یک اشکال دارد. آن اشکالش هم اشکال بنایی است بر آقای آخوند و آن این است که آقای آخوند قائل است به این که در مواردی که احکام رفته روی عناوین اولیه در آن موارد به حسب اطلاق ماده ما کشف می‌کنیم که ملاک در تمام افراد و احوال و اطوار آن موضوع وجود دارد. و منها ایشان در باب ترتب با این که منکر ترتب است و می‌فرماید امر فقط روی اهم است و مهم امر ندارد. در آن موارد می‌فرماید که اگر کسی مهم را رفت انجام داد آن درسته چرا؟ چون ملاک وجود دارد. ملاک را از کجا به دست آوردید ... پس آقای آخوند قائل است به این که موضوع مطلق است. مقدمات حکمت در آن جاری است اطلاق برایش محقق هست. خب آقای آخوند شما که این طور می‌فرمایید چطور می‌فرمایید در این جا الخمر حرام یا الوضوء واجب. می‌فرمایید وقتی که اضطرار شد یا ضرری شد وضو می‌فرمایید که جمع بین دلیل الوضوء واجب و لا ضرر و لا ضرار را این جوری دارید جمع می‌کنید. یعنی بله آن وضو صرف نظر از خصوصیات و این‌ها یک حکم وجوبی روی آن هست. حالا همه جا و این‌ها نه. فی الجمله. خب اگر این جوری است پس اطلاق ندارد. اجمال دارد، البته اجمال اثباتی نه اجمال ثبوتی. چون اجمال ثبوتی معقول نیست که جاعل که توجه به حکم و موضوع خودش دارد اجمال ثبوتی داشته باشد یعنی نداند حدود و ثغور حکم خودش را. این معقول نیست. اما اجمال اثباتی چرا. یعنی در مقام اثبات که قرآن شریف گفته می‌شود که معمول تشریعاتی که در قرآن شریف در احکام فقهیه هست همین جوره. در مقام اصل تشریع است. اطلاق در آن نیست. «کتب علیکم الصیام» نمی‌خواهد بگوید در همه اطوال همین. اصل این که این بر شما واجب شده به نحو فی الجمله. به نحو قضیه مهمله. خب پس بنابراین اگر معنای اول مقصود معقول نیست معنای دوم معقول است اما با مبنای خود شمای آخوند سازگار نیست. چون معنایش این است که دیگه اطلاق نگیرید از آن دلیل بگویید اطلاق ندارد. و حال این که چنین نیست شما می‌فرمایید اطلاق دارد. خب که این اشکال را خب محقق اصفهانی نفروند و جور دیگه‌ای ایشان اصلاً. بعد ایشان یک کلام هم این جا دارد این هم عرض بکنم که باز تفاوت با کلام. می‌فرمایند که:

و ان ارید به الحكم الطبعی الذی هو عبارة عن ثبوت الحكم لذات الموضوع بلا لحاظ عوارضها الخارجية، فالموضوع مهمل فی مقام الاثبات اذ لا یعقل اهماله فی مرحله الثبوت

فالدلیل مهمل بالنسبة الى الفرد الخاص.

این دلیلی که گفته الوضوء واجبٌ نسبت به وضوء ضرری مهمل است. یا الخمر حرامٌ نسبت به خمر مضطرٌ الیه مهمل است. بعد:

و يكون الدليل الدال على نفي الحكم عن الفرد الخاص مخصصاً للموضوع.

آن وقت آن دلیلی که دلالت می‌کند بر نفي حکم مثل لاضرر، لا اکراه، لا اضطرار، آن‌ها مخصص چی می‌شوند؟ حکم می‌شوند از این فرد خاص. یعنی به قرینه لاضرر می‌گوییم وضوء ضرری دیگه مشمول آن الوضوء واجبٌ نیست.

فهو... اگر این مقصود باشد:

فهو و ان كان معقولاً إلا أنه (قدس سره) لا يلتزم به، لأنه يقتضى عدم ثبوت الملاك فى الموضوع الخاص. مع أنه يلتزم ببقاء الملاك و يستفيد بقاءه من إطلاق نفس الدليل الدال على الحكم، و مع الالتزام بالإهمال فيه (که این جا دارید می‌فرمایید) كيف يستفاد منه ثبوت الملاك فى مورد المزاحمة؟

پس با مبنای تان جور در نمی‌آید. خب این جا تفاوت پیدا کرد با حرف آقای اصفهانی. آقای اصفهانی می‌فرمود که ما به قرینه آن دلیل می‌گوییم آن حکم وجود ندارد از تحت دلیل خارج است. اگر این را بگوییم که فرقی با باب تخصیص نمی‌کند. فرقی با باب حکومت نمی‌کند. ایشان این جمع عرفی را در قبال آن‌ها قرار داده. این غیر آن‌ها است در باب عام و خاص به قرینه خاص می‌گوییم این مورد در مراد جدی مولا در مورد عام نیست. یعنی وقتی گفته اکرم کل عالم بعد دیدیم گفت لا تکرّم الفساق من العلماء از لا تکرّم الفساق من العلماء می‌فهمیم که از اول که گفته اکرم کل عالم، از روز اولی که گفته اکرم کل عالم علمای فاسق مقصودش نبوده. علیرغم این که ظاهر لفظ بوده ولی در مراد جدی‌اش داخل نبوده. یا اگر گفت که العالم الفاسق لیس بعالم که حکومت است آن جا هم می‌فهمیم از اول وقتی که گفته اکرم کل عالم این عالم فاسق مشمول او نبوده. توی مراد جدی‌اش نبوده و هکذا بقیه موارد.

اما این جا آقای آخوند می‌فرماید نه. این فرقی با آن‌ها این است که این جا نمی‌گوییم حکم نیست، حکم هست توی مراد جدی من هم هست اما به چه نحو؟ به نحوی که اراده اقتضایی دارم، حکم اقتضایی این جا وجود دارد. بنابراین این تفاوت فهم محقق اصفهانی و این محقق است که او می‌فرماید حمل می‌شود بر حکم اقتضایی. این که شما می‌گویید اصلاً حکمی دیگه نیست که حالا اقتضایی باشد یا نباشد. این حکمی نیست، مراد نیست. حکم اقتضایی یعنی هست و اما فعلی نیست و اقتضایی است. بنابراین، این که باید گفت حتماً مراد آقای آخوند به این شکلی که ایشان می‌فرمایند نیست. به آن قرینه‌ای که عرض کردیم. حالا این فرمایش ایشان اگر هم تمام باشد ما این اشکال اشکالی که خب حالا فرض کنید ورود داشته باشد به آقای آخوند وارد می‌شود که شما طبق مبنای خودت حرف نزدی. با آن مبنای سازگار نیست. اما اشکال در این کبری نیست که اصولی به عنوان این که این کبرای این چینی به عنوان عرفی آیا وجود دارد و می‌شود در فقه از آن استفاده کرد یا نه آن را رد نمی‌کنید. اگر دلیل داشته باشد نأخذ به این و از آن استفاده می‌کنیم ولو حالا فرمایش آقای آخوند با آن فرمایشش جور در نیاید و ایشان اشکال بنایی بر او وارد باشد.

سؤال: عرفیت هست که الوضوء واجب یعنی داریم می‌گوییم فی الجمله این واجب است. اما حدود و ثغورش را نمی‌خواهد بگوید؟

جواب: آهان. اگر خودش بود بله. ببینید یعنی الوضوء واجب خودش بهش نگاه می‌کنیم اطلاق دارد. درسته. اما وقتی به آن دلیل برخورد می‌کنیم که می‌گوید لا ضرر، یا می‌گوید رفع ما استکروه علیه. جمع بین این دو تا بعد از این که به آن برخوردیم حالا می‌فهمیم بله این مراد جدی‌اش اطلاق نیست، مراد جدی‌اش چیه؟ اهمال است. می‌خواهد بگوید بله اصل این این جوری است. به نحو فی الجمله اهمال دارد. به نحو فی الجمله نسبت به عوارض و طواری کاری نداشته. اینجور. حالا آیا این عرفی است یعنی چنین کاری عرف می‌کند. این جور معنا می‌کند، این جور استظهار می‌کند. حالا آن بحث آخر. آقای اصفهانی قدس سره ایشان حرفش این بود که این عرفی نیست. یعنی ذهن عرف به این جمع نمی‌رود. این جور برداشت نمی‌کند. معقول است ولی ... عرف ... ایشان چنین حرفی نزده ... خب خلاف مبنا بودن مهم نیست. حالا بالاخره اگر عرفی است شما قبول کن. فلذا این جور اشکال کردن توی این جاها و رها کردن این مناسب یک بحث اصولی که می‌خواهیم در آن اتخاذ مبنا کنیم نه این که کاری به افراد داریم. اگر حرف افراد هم زده می‌شود از باب این است که از مطلب‌شان استفاده بشود و الان کاری به افراد نداریم ما می‌خواهیم میزان را ببینیم این کبری را حساب بکنیم ببینیم کدام دلیل دارد حجت دارد آن را اخذ کنیم برای مشی فقهی‌مان. خب این هم به خدمت شما. حالا ما هنوز قضاوتی نمی‌کنیم تا حرف‌های بعد را هم بزنیم چون آن‌ها یک مقداری دخالت دارد در این که....

این اشکال اول و دوم.

اشکال سوم:

اشکال سومی که ایشان فرمودند که دوم ایشان است که با ترتیبی که ما گفتیم می‌شود سوم. ایشان می‌فرماید که اشکال بعدی ما این است که فرض کنید این جمع معقول باشد. محذوری هم نداشته باشیم. خلاف مبنای آقای آخوند هم نباشد اما اشکال‌ش این است که این چه دلیلی بر حجیت این داریم؟ ما دلیلی بر حجیت چنین جمعی نداریم.

انه مع التّنزل و التّسلیم بوجود معنی معقول للحکم الاقتصائی لا محذور فیه. فما ذکره من الحمل العرفی المذكور یحتاج إلى إقامة الدلیل علیه. و لا نری لذلك وجهاً، كما انه لم یذكر الوجه فیه، فهو یرجع إلى الجمع التبرعی غیر المستند إلى وجه، و هو غیر حجة كما لا یخفی.

به چه وجهی، به چه قرینه‌ای شما این را می‌فرمایید. این کلام ایشان یک مقدار دو پهلوی است. که چی می‌خواهد بفرماید.

یک احتمال این است که می‌خواهد بفرماید همان حرف آقای اصفهانی که این عرفی نیست. این جمع عرفی نیست. یک امر دقیقی است بله تصور عقلی دارد اما عرفی نیست که ذهن عرف منعطف به آن بشود. بنابراین جمع تبرعی است چون عرفی نیست.

احتمال دوم این است که نه این دلیلی بر حجیت این نداریم.

سؤال: ...

جواب: فهو يرجع الى الجمع التبرعى. يعنى اين جمع جمع تبرعى است. جمع تبرعى در مقابل جمع عرفى است.

احتمال دارد كه اين كلامى كه آورده مى‌خواهد بگويد عرفى نبود.

خب اگر اولى مقصود باشد همان حرف آقاى اصفهاني مى‌شود. اگر دومى مقصود باشد خب حرف جديدى مى‌شود منتها اين حرف دوم لامعنا له. چرا؟ چون اگر عرفى است همين عرفيتش يكفى فى حجت اين. معنا ندارد يك جمع عرفى بگويم دليل بر حجتش نداريم. هر چى عرفى است يعنى رايح است اين جور مى‌فهمند يعنى اين ظهورى است اين جورى. شبیه آن حرفى كه در باب مفاهيم زده مى‌شود. بعضى گفتند آقا مفهوم بعث حجت نيست. اين هم كلام غلط‌اندازى است. بزرگان آن جا معنا كردند اين كه مى‌گويم مفهوم وصف حجت نيست يعنى لامفهوم نه اين كه مفهوم هست و حجت نيست. اگر مفهومى باشد يعنى فهم عرفى طبقش باشد، ظهور عرفى داشته باشد ديگه ظهور است، ديگه حجت نيست. اين كه مى‌گويند مفهوم وصف حجت نيست، مفهوم شرط حجت نيست. اين‌ها همه يعنى سالبه بانتفاء موضوع است. چون ظهورى نيست حجت هم نيست. نه اين كه ظهورى هست و مع التحفظ بالظهور مى‌خواهيم بگويم حجت نيست. اين جا هم اگر چنين جمع عرفى هست يعنى واقعاً عرف اين دو تا دليل را بگذاري جلويش اين جور معنا مى‌كند و مى‌فهمد. خب اگر اين جورى مى‌فهميد ديگه معنا ندارد بگويم حجت نيست. بنا بر اين به احتمال قوى همان معنای اول را ولو عبارت يك مقداری مثل آقاى اصفهاني صريح نيست كه ايشان مى‌فرمايد عرفى نيست اين. ايشان جورى عبارتش محتمل الامرین است. و شايد حالا به اين قرينه و علو شأن ايشان و اين قرينه بگويم همان معنای اولی و مثل محقق اصفهانی مقصودشان است.

خب حالا اين مطلب كه بابا اين جمع عرفى نيست. شيخنا الاستاد حائري قدس سره يك كلامى دارند، يك منبهي كائ ايشان خواسته ذكر كند اگرچه تصريح نفرموده. يك منبهي خواسته ذكر كند بر اين كه اين عرفى نيست، عرف چنين چيزى نمى‌فهمد. ايشان فرموده خب يكى از آن جاهایی ... حالا به زبان من و توضیح من. يكى از آن جاهایی كه ديگه آقاى آخوند خودش فرمود اين مطرؤ اين جمع در آن جا و ديگه آن جا كائ قدر مسلم اين جمع در آن جا هست خب همين احكامى است كه رفته روى موضوعات بعناوينه الاوليه و احكامى كه رفته روى موضوعات بعناوينه الثانويه. اينجا ديگه جاى مسلم اين جمع است ديگه. حالا ايشان مى‌فرمايد كه آيا شماها به نظرتان مى‌آيد اگر مولى... ما يك دليلى داشتيم گفت كه لحم الخنزير حرام. ادله‌اى هم داريم كه يجب الوفاء بالحلف. آيا عرف اين جور مى‌گويد، مى‌گويد بله لعل خنزير درسته آن دليل مى‌خواهد بگويد كه به حسب ذاتش به طواری کار ندارد. حالا كه قسم خوردی بخور. آيا اين جور مى‌فهميم. آخه اگر حرف آخوند درست باشد معنای اين است ديگه. يعنى حكم آن كه گفتيم لحم خنزير حرام است اقتضایى است. اما حكم فعلی طبق چيه؟ طبق حكم عنوان ثانوى است. خب معنايش اين مى‌شود پس بنا بر اين هرچى حرام است. يك آقايى مى‌گفت كه من كسنول ايران بودم در چين يكى از علمای مرحومين حالا فوت شده آن موقع زنده بود آن حرفى كه ... آمده بود چنين همين گوشت‌هایی كه توى چين بود توى مثلاً میهمانی‌ها و این‌ها مى‌خورد. بسم الله مى‌گفت و مى‌خورد. مى‌گفت شما نمى‌توانيد بخوريد چون مقلد امام هستيد. اما نظر من اين است كه اشكالى ندارد. و همين كه ذكر اسم خدا بر آن برود حلال مى‌شود. لاتأكلو مما لم يذكروا اسم الله عليه. اما اذا ذكر اسم الله عليه اشكالى ندارد كه. خب حالا اين تعجب بود كه حالا او آدم فاضلى هم بود. اين چه جور از آيه اين استفاده را كرده كه اگر

ذبح... این از شرایط ذبح است نه این که ذبح نشده همین طور فقط اسم خدا را ببر می‌شود خورد. حالا آن... حالا این جا هم ما بگوییم آقا این عناوین ثانویه هر جا بود آن حکم را به عنوان حمل اولی حمل بر اقتضاء می‌شود. پس بنابراین شرب خمر هم خب یک نذری می‌کند آدم.

سؤال: متعلق نذر باید راجح باشد.

جواب: حالا نذر باید راجح باشد اما در قسم که نگفتند که یا عهد می‌کند. این جا چی؟

عرض می‌کنم که آقای حائری ولو به این... ایشان می‌فرمایند که این جاها وجه تقدیم این نیست، چیز دیگری است. ایشان این طوری می‌فرماید اما اگر از این حرف‌های دیگه صرف‌نظر کنیم بخواهیم بگوییم فقط راهش همین است که آقای آخوند می‌گوید. خب این مشکله هست که بالوجدان می‌بینیم این جور نیست.

عرض می‌کنم به این که اگر یادتان باشد آقای آخوند توی باب تعادل و ترجیح نه ولی توی لاضرر خودش توجه به این مطلب داشت. چی فرمود؟ فرمود معمولاً این چنین است اما یک جاهایی عکسش است. چرا؟ چون از ادله آن ما می‌فهمیم که آن حکم به نحو علیت است. مفسده خمر یک چیزی نیستش که، یا مفسده که با نذر کردن و قسم خوردن بخواهد برطرف بشود یا لحم خنزیر بخواهد این طوری بشود. این با تحفظ به فرمایش خود آقای آخوند رضوان الله علیه خب این نمی‌شود با این. اما فی النهایه این است که ببینید این فرمایش آقای آخوند یک فرمایش به حسب ذات معقول که یک جایی بشود این جور معنا بکنیم. اما همانطور که فرمودند ظهور عرفی در این ندارد که ما جمع بین آن دلیل و این دلیل بخواهیم به این که بکنیم که مولا می‌خواهد بگوید بله این حکم هست، این حکم وجود دارد اما به نحو اقتضاء. یک حکمی که فعال نیست داعویت ایجاد نمی‌کند. فقط بنایش بر این بود که یک چنین حرفی را بزند. نه عرف در این موارد به آن قرینه می‌فهمد این مورد از تحت او خارج است. آن حکم این جا وجود ندارد. فلذا است معمول محققین. حالا معمول چه عرض بکنم. بسیاری از محققین این جا، این ادله احکام ثانویه را حاکم گرفتند. یعنی شارح گرفتند، مفسر گرفتند. که آن جا که ما گفتیم الوضوء واجب جایی که ضرری باشد مطلوب مان نیست. اگر گفتیم الخمر حرام آن جایی که اکراه باشد، اضطراب باشد مقصود مان نیست. فلذا این موارد مواردی است که به این قرینه بعد آن قبلی را می‌خواهند چه کارش کنند؟ می‌خواهند بگویند شامل نیست. نه شامل است و حکم هم وجود دارد و اما این حکم وجود به نحو اقتضاء است. این معنا که وجود دارد به نحو اقتضاء هست این عرفی نیست. حالا عرض می‌کنیم آقای آخوند اگر همین مقصودشان است که این مقابله درست نیست. اگر همین است که ظاهر کلامشان که نه حکم وجود دارد و اقتضایی است این عرفی نیست و در فهم عرف این جا این جوری جمع نمی‌شود. مگر قرینه‌ای این جا باشد. اشکالی ندارد. محال نیست. اگر قرینه... البته غیر معنای اول. آن اقتضایی به معنای اول نه. آن اقتضایی دوم. چه معنایی که آقای اصفهانی کردند چه معنایی که منتهی کرد. این اشکالی نیست اگر قرینه داشته باشد اما بلاقرینه ما نمی‌توانیم به این معنا ملتزم بشویم.

خب بعد یک کلمه دیگه هم این جا مانده که آقای آخوند می‌فرماید که در این جمع عرفی که الان ما داریم می‌گوییم دیگه نسبت سنجیده نمی‌شود حتی اگر عموم و خصوص من وجه هم باشد این جمع عرفی که ما گفتیم پیاده می‌شود. مثل همین دلیل لاضرر، احکامی که در روی موضوعات به عنوان اولی و ثانوی رفته خب نسبت هم عموم و خصوص من

وجه است. و علیرغم این چنین جمعی وجود دارد.

این مطلب درسته اگر فرمایش ایشان درست بود همین طور بود اما اصل فرمایش عرفی نیست. خب ما دیگه پرونده این را می‌بندیم یعنی این جمع عرفی را پرونده‌اش را می‌بندیم و ان شاء الله وارد آن امر بعدی می‌شویم که آقای آخوند در کفایه مطرح فرموده و صلی الله علی محمد و آل محمد.